

بازهم در باره تاریخ فدایی (بخش اول)

پاسخی به یک نقد :

بعد از انتشار نوشته "افسانه نفوذ"(1)؛ خواننده محترمی، بحث مفیدی را در مورد این بررسی در بخش نظرات در پایان مطلب اصلی باز کردند. این نقد و پاسخ اول من به نقدایشان در همان جا در لینکهای زیر در دسترس است، که مطالعه آنها قبل از ورد به مبحث زیر توصیه میشود.

[عصر نو](#)

[ایران گلوبال](#)

[کار اون لاین](#)

متعاقبا ایشان قبول زحمت کرده و در عین پاسخ به جواب من نکات پر اهمیت دیگری را در نقد خود مطرح کردند که در پایان این نوشته درج شده است(2)، که من مطالعه آنها قبل از ورود به مطلب زیر، به خوانندگان محترم توصیه میکنم.

آقای آرمان رهاوردی

با تشکر از پاسخ مجدد شما.

از آنجایی ادامه بحث در فرم پیشین، محدودیت های معینی داشت من بر آن شدم پاسخ نقد دوم شما را به طور مستقل در چندین بخش به علاقمندان تقدیم کنم.

بحث را با ذکر این نکته شروع میکنم که به دلایل قابل توضیحی حتی نیروی اقناعی قویترین استدلال ها هم بدلیل عبور ناگزیر از منشور علایق و عقاید و باورها و دانش و اطلاعات و دلبستگی های هر شخصی، محدود است و انتظار من از این پاسخ به شما الزاما اقناع کسانی که احیانا مرغ برایشان همیشه یک پا دارد نیست. به همین دلیل من ناچار از رعایت ایجاز در برخی مواردی که شواهد کافی برای روشن کردن آنها در نوشته "افسانه نفوذ" عرضه شده، خواهم بود.

برای اینکه بنوانیم روی موضوعات اصلی متمرکز شویم بهتر دیدم پاسخ برخی از نکاتی فرعی را که مطرح کرده اید، یاد رابلای بحث روی موضوعات اصلی عرضه کنم و یا برخی از آنها را به فرصتی دیگر بسپارم از جمله: نکات متعدد نقد شما بر مقدمه "افسانه نفوذ"، حجم زیاد نوشته من و حجم کم نوشته آقای نادری در باره موضوع نفوذ از نظر شما، نکاتی که از نظر شما تحریف شده اند و شما مجددا بر نظر قبلی خود پای فشرده اید، مدعای عدم وجود سناریوی از پیش تعیین شده در تازیخ نگاریهای وزارت اطلاعات

یادآوری موضوع مرکزی "افسانه نفوذ"

موضوع اصلی "افسانه نفوذ" بررسی سه ادعای زیر بوده است (تاکیدات از من است):

1- "ساواک با کاراطلاعاتی حساب شده توانسته بود به درون سازمان رخنه کند و بر کلیه فعالیت‌های گروه اشراف یابد" (3).

همانگونه که ملاحظه میکنید جملات فوق توسط آقای نادری اظهار شده است و نه من.

بنا بر این ایراد شما مبنی بر اینکه در هیچ کجای کتاب موضوع تسلط ساواک بر سازمان به آن صراحتی که من در "افسانه نفوذ" مطرح کرده ام گفته نشده و من تعریفی خود ساخته را به میان کشیده و سپس آنرا رد کرده ام، ازدقت کافی برخوردار نیست. علی الاصول دور از تصور است که ساواک قادر بوده باشد بدون حضور در رهبری یک جریان مخفی در آنزمان به کلیه فعالیت‌های آن اشراف پیدا کند. یک پژوهشگر باید بتواند مفاهیمی را که برای دریافت خاص خود از یک رویداد به کار میبرد، منطبق با ماهیت آن رویداد، انتخاب ویر آن به ایستد، و من فکر می‌کنم اگر آقای نادری در پی تثبیت حقیقت هستند، یاباید به دفاع از داوری خود برخیزند و یا بدون دلبستگی و تعصب به آنچه که گفته اند، در فکر تصحیح دریافت خود بر آیند.

2- "...ملاحظه کردیم که چگونه نیروهای امنیتی گام به گام به آنان نزدیک شدند و دور نبود که اعضای رهبری، یکسره از منابع ساواک تعیین گردند." (4)

باز قاعدتا وقتی آقای نادری عبارت فوق را برای بیان دریافت و یا تحلیل خود انتخاب می‌کردند بی تردید بر این امر آگاه بوده اند که این فرمول دلالت بر وجود عناصری از ساواک در رهبری سازمان در همان دوره ای که ایشان آنرا بررسی می‌نموده دارد و نه چیز دیگری. هنگامی که ایشان مورد حسن فرجودی را به تفصیل با سند و شاهد و بعد هم تفاسیر و تعبیر خاص خود از این اسناد به خواننده عرضه میکنند، لابد در پی اثبات نظریه معینی هستند و نه داستان سرایی صرف. از نظر ایشان، این مورد نمونه ای از نفوذ ساواک در رهبری سازمان است. وقتی ایشان مینوسند دور نبود روزی که همه اعضای رهبری ساواک از منابع ساواک تعیین شوند، ایشان، لاجرم نباید هیچ نظر دیگری جز طرح ایده حضور مشخص ساواک در رهبری سازمان در آن دوره داشته باشند. مگر تأمین یکسره رهبری سازمان از منابع ساواک میتواند یک شبه ویا آنی و ناگهانی رخ بدهد. برای اینک ساواک به این هدف برسد ابتدا باید کسانی را از پایین به درون رهبری نفوذ می‌داد و یا کسی از میان رهبران سازمان به همکاری جلب میکرد، تا بتواند بعدا با نقشه حساب شده ای همه اعضای رهبری را از منابع خود تأمین کند.

3- "شاید بتوان با قاطعیت ادعا کرد با نفوذی که ساواک در چریک‌های فدایی ایجاد کرده بود در صورتی که انقلاب اسلامی به

پیروزی نمی‌رسید؛ سرنوشت تشکیلات تهران حزب توده سرنوشت محتوم چریک‌های فدایی بود..." (5)

پیشگویی این «آینده حادث نشده درگذشته» چندین کاربرد برای آقای نادری داشته است. اولین آن نشان دادن میزان تسلط ساواک بر سازمان چریکهای فدایی در آن دوره بوده که در ارتباط مستقیم با بحث ماست و قسما به نفوذ موثر ساواک در درون سازمان اشاره دارد. دوم، بدهکار کردن چریکها به انقلاب اسلامی وسوم، پیش بینی آینده سازمان.

برعکس نظر جناب عالی، در نوشته من هیچ کوششی برای رد آینده مورد پیش بینی آقای نادری مبنی بر فرض تامین تمامی رهبری سازمان در آینده مورد نظر آقای ایشان از منابع ساواک نشده است. دلیل این امر هم از یکسو عدم بسط این پیش بینی از سوی ایشان ومهمتر از آن فقدان موضوعیت آن از نظر این جانب بوده است. این احتمال، صرف نظراززمینه ها ومیزان شانس آن برای وقوع هیچگاه رخ نداده وواقع نشده بود.

اما در عوض، من کوشش کرده ام نشان دهم، آنچه‌ی که آقای نادری از وضع موجود سازمان در آن دوره توصیف وتشریح کرده، بیک معنا، مشابه همان سرنوشتی بوده که ایشان احتمال تحقق آنرا به آینده موکول کرده بودند. این همان موضوعی است که باید مورد توجه شما قرار میگرفت. تلخی سرنوشت تشکیلات تهران در آن نبود که ساواک بالاخره ودرنهایت تصمیم به جمع کردن آن گرفت وهمه اعضای آنرا بازداشت ودر تشکیلات را تخته کرد. این تشکیلات تنها وقتی عملکرد مطلوب ومورد نظر ساواک را داشت که در بیرون از زندان، با حضور موثر ساواک در رهبری آن، نه تنها خود کاملاً بی اثر وخنثی شده بود، بلکه مهمتر ازآن به ابزاری بسیار ثمر موثر برای شکار نیروهای تازه نفس چه از طریق جذب آنها به صفوف خود، وچه برای شناسایی گروههای دیگر تبدیل شده بود.

مجددا تاکید میکنم که دوا دعای شماره 1 و2 آقای نادری نه تنها نظریه نفوذ موفق ساواک در بدنه تشکیلات مخفی، بلکه حضورعوامل آن در درون رهبری چریکهای فدایی را بیان میکند. باور آقای نادری به چنین نظریه ای با وضوح در متن اظهارات فوق، و نیزدر دریافت ها وتوصیفات ایشان از وضع سازمان در آن دوره منعکس است: "پرونده شان بسته شد...درچنبره ساواک گرفتار آمدند...اشراف کامل ساواک برکلیه فعالیتهای چریکها...تامین اعضای رهبری یکسره از منابع ساواک درآینده ای که دور نبود...به درستی نمیدانیم که دیگر نفوذیها چه کسانی بودند...".

گزارشات مربوط به محمد کتابچی وخصوصاً حسن فرجودی نیز به عنوان دو نمونه برای اثبات چنین دریافتی عرضه شده اند. آقای نادری 60 صفحه مورد ذکر شما را به این خاطر سیاه نکرده اند که از امکان تحقق یک احتمال، مشابه سرنوشت حزب توده ایران درآینده ای که هیچ وقت هم رخ نداده بود، پرده برداری کنند. به همین اعتبار هم من در "افسانه نفوذ" قید کردم که: "آقای نادری میکوشد این ادعا را مدلل سازد که سازمان چریکهای فدایی خلق ایران از سال ۱۳۵۵ بعد تحت سیطره وکنترل ساواک قرارگرفت واین پیروزی ساواک، نتیجه نفوذ گسترده آن در تشکیلات ورهبری سازمان چریکهای فدایی بوده است."

درعین حال در"افسانه نفوذ" درهیچ جایی گفته ویا القاء نشده که گویا آقای نادری گفته اند که رهبری چریکهای فدایی خلق به

دست ساواک افتاده بود، تا شما قدم خیرپیش گذاشته و من و خوانندگان را توجه دهید که نه خیر، آقای نادری هرگز چنین ادعایی نکرده، بلکه ایشان در حد حدس نسبت به روند آتی و آینده «با شاید واگر» بحث کرده است و اصغر جیلو هم نشان داده که پیش بینی مولف نمیتوانسته واقعیت یابد.

اگر بحث عده ای از بازماندگان آن دوره مربوط به این اما واگرها بود، اصغر جیلو قطعاً ترجیح میداد ساکت بماند، و وقت خود و خوانندگان محترم را برای رد احتمالی بعید درآینده ای بعیدتر در یک چشم انداز فرضی که دیگر به گذشته پیوسته بود تلف نکند.

هنگامیکه این عده دور هم نشستند تا در مورد گذشته خویش تبادل نظر کنند، یکی از سوالاتی که ذهن برخی از آنان را به خود مشغول داشت، جستجویی بدون تعصب و تعلق احساسی ویا ایده ئولوژیک و صرفاً وقایع نگارانه نسبت به گذشته، درباره کم و کیف اقدامات نفوذی ساواک در درون سازمان چریکهای فدایی در آن دوره بود.

در آن سالهای بعد از نابودی رهبری سازمان در سال 1355 کادرهای جان بدر برده، از آن اندازه هوشیاری برخوردار بودند که به محض کسب اولین فرصتی، فرضیه کار نفوذی ساواک را در سطح تشکیلات مخفی تیمها و هم چنین در سطح رهبری را، که همه افراد آن دیگر از دست رفته بودند، به عنوان یک کانال اصلی ضربه مورد بحث و بررسی قراردادند و نهایتاً آنرا بعید بدانند، چون پاسخ صحیح به پرسش نفوذ در آن هنگام با مرگ و زندگی آنان گره خورده بود.

گرچه سیر رویدادها ی مربوط به باز سازی سازمان در آن زمان پاسخ نسبتاً روشنی به این پرسش داد، اما مثل خیلی از موارد دیگر، باز ماندگان آن دوره یا از بین رفتند، وبقیه هم که جان به در بردند، با اطلاعات محدود خود نتوانستند ویا نخواستند تجربه طی شده در این مورد را حد اقل ثبت در تاریخ واکاوی کنند. تا اینکه انتشار کتاب آقای نادری انگیزه لازم را برای انجام یک بررسی دوباره در این مورد فراهم ساخت واز این جهت باید از ایشان متشکر بود. در جریان این بررسی معلوم شد که علاوه بر اسنادی که آقای نادری عرضه کرده اند، شواهد دیگری در مورد شناسایی ویا ضربه به اعضای سازمان، از طریق اطلاعات جریان ساواک ساخته سیروس نهایندی وجود دارد که منجر به شناسایی فاطمه افدر نیا و دستگیری و شهید شدن جمال الدین سعیدی در زیر شکنجه گردید. علاوه بر این یک مورد دیگری از نفوذ به حاشیه سازمان منجر به از بین رفتن فتحعلی پناهیان شد و مورد آخر که منجر به شهادت سلیمان پیوسته حاجی محله و رفعت معماران گردید.

هیچ کدام از این موارد 4 گانه به هر دلیلی درحوزه تحقیق آقای نادری قرارنگرفته و اگر کسی با کمی دقت وحوصله "افسانه نفوذ" را بخواند این موارد را در خواهد یافت.

بازهم درمورد اسناد بازجویی

همان چنانکه من درپاسخ قبلی خود تصریح کرده بودم، اسناد بازجویی میتوانند به عنوان یکی از منابع ارزشمند در بازآفرینی تاریخ یک جریان سیاسی، درچهاجویی که هم به تکمیل و تصحیح آنها منجر شده و هم به حقوق فردی افرادی که سند به آنها مربوط است خدشه ای وارد نشود، در کنار و همراه با سایر اسناد مورد استفاده قرار گیرند.

اما اصرار شما درمداغه از کاربست اسناد بازجویی به عنوان اساس و بنیاد تدوین تاریخ یک جریان به دشواری قابل فهم است.

1- اگر اسناد بازجویی در شرایط فشار و اجبار، میتوانند بنیان مطمئنی برای بازسازی رویدادهای مربوط به تاریخ یک جریان سیاسی باشند، چرا علیرغم وفور این اسناد در مراکز امنیتی جمهوری اسلامی مربوط به زمان شاه، تاریخ نضج و گسترش و تکامل جریانات اسلامی حاکم در ایران نمیتواند مشمول چنین قاعده ای گردد؟ این چه رازی است که وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی دست به ایجاد موسسه پژوهشی برای تدوین تاریخ گذشته جریانات موافق یا مخالف زده است، ولی اغلب، بازسازی تاریخ جریانات مخالفت را بر اعترافات و اسناد بازجویی در زندان بنا نهاده است؟

2 - اگر شکنجه و آزار دارای آنچنان اعجاز و خاصیتی است که بتواند جهات ریز و درشت مربوط به تکوین و تکامل جریانات سیاسی را به درستی آشکار کند، چرا مورخان تاریخ 31 ساله اخیر جمهوری اسلامی، برای دست یابی به اطلاعات دست اول در باز آفرینی این تاریخ، یک دوره چند ماهه تخلیه اطلاعاتی از طریق فشار و شکنجه را، در حق دست اندرکاران قدیم و جدید جمهوری اسلامی تجویز نمیکند؟ مثلا، از کجا معلوم که بخشی از خاطرات آقای رفسنجانی قابل اتکا و معتبر باشند؟ چرا نمیتوان با یک دوره فشار و شکنجه نه تنها اعتبار این اطلاعات را در کوتاه ترین زمانی ممکن به محک آزمایش کشید بلکه عناصر مهم و جدیدی را که احیانا ایشان نگفته اند هم بر آن افزود؟

3- اگر اسناد بازجویی بتوانند بنیاد مطمئنی برای نگارش تاریخ یک جریان فراهم کنند، چرا فقط باید محققین وابسته به نهادهای حکومتی مجاز به دسترسی و استفاده از آن ها گردند و دیگرانی که خود مستقیما در آفرینش این تاریخ دخیل بوده اند از دسترسی به آن محروم مانده و هر وقت هم به چنین موضوعی اعتراض کنند برای فرار مسئولین امر از پاسخ روشن به آنان، جز دشنام و اتهام چیزی نشوند؟

4 - من مطمئنم این نکته حایز اهمیت درجه اول برای تمام کسانی که این بحث را تعقیب میکنند باشد که شما در پاسخ خود بالاخره روشن نمیکید چگونه باید تکلیف اطلاعات ناگفته و نانوشته شکنجه شدگان از یکسو و اطلاعات نادرستی که توسط بعضی آنان در اختیار بازجویان قرار گرفته بود را، از سوی دیگر روشن کرد. شاهدانی از آن ایام نه تنها بر نادرستی و یا عدم دقت موارد متعددی از گزارشات آقای نادری از اسناد بازجویی گواهی داده و پای فشرده اند و بعضا هم آنها را مطرح کرده و خواهند کرد، بلکه مهمتر از آن اطلاعات بسیار مهمی توسط برخی از دستگیر شدگان آن دوره حتی در زیر فشار بازجویی از ساواک دریغ گردیده و در اسناد ساواک منعکس نشده بود، تا بعد ها بتوانند در باز آفرینی رویدادهای آن هنگام مورد استفاده قرار گیرند.

یک نتیجه گیری مهم :

پایان دادن به این بخش ناقص خواهد بود اگر به یک موضوع کلیدی اشاره نشود.

شخصا از این امر خرسندم که بالاخره دیالوگ آغاز شده بین ما راه خود را به سوی تثبیت حقیقت در خصوص یکی از حیاتی ترین رویدادهای تاریخ چریکهای فدایی خلق ایران باز میکند.

این موضوع در لحظه کنونی، بعد از پاسخ دوم شما، دیگر اهمیت فرعی دارد که من و یاران باز مانده آن گذشته خوب یا بد، به چه

میزان در طرح دقیق و صحیح دریافت های خود از ادعاهای آقای نادری محق بوده ایم. قضاوت در این باب قطعاً برعهده داوران بیطرف درمیان خوانندگان و علاقمندان تاریخ گذشته فدایی خواهد بود.

اما آنچه که اکنون اهمیت درجه اول در بحث دوجانبه ما یافته توافق ما؛ دوطرف این بحث و احیاناً آقای نادری در تثبیت این نتیجه گیری است که برنامه ساواک برای تحت کنترل درآوردن سازمان چریکهای فدایی خلق از طریق نفوذ به درون آن، به دلایلی که اکنون دیگر بر ما و علاقمندان این بحث کم و بیش روشن شده موفق از کار در نیامده بود، و سازمان فدایی در آن هنگام با اراده ای مستقل از ساواک، به تعقیب و پی گیری مشی خود علیرغم خطا یا درست بودن آن تا بهمن 1357 ادامه داد.

امید که بتوانم بخش بعدی را با موضوع "وجود یک خلاء اطلاعاتی بزرگ" در اسناد ساواک در دوره 1355-1357 در آینده نزدیک شروع کنم.

الف. جیلو

22 اسفند 1388 برابر با 13 مارس 2010

پانویسها

1- "افسانه نفوذ" کنکاشی در یک رویداد از تاریخ فدایی، به مناسبت روز ۱۹ بهمن، دوشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۸۸ - ۰۸ فوریه ۲۰۱۰. به یکی از لینکهای زیر رجوع کنید:

<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=8234>

<http://www.iranglobal.info/I-G.php?mid=2-56917>

<http://www.kar-online.com/wp/?p=11235>

2- آرمان رهاوردی، در ۸م اسفند ۱۳۸۸ در ۱:۵۵ ب.ظ نوشته:

جناب آقای جیلو

با سپاس از پاسخ مشروح شما، توجهتان را به نکات زیر جلب می‌کنم:

یک) از توجه شما و خوانندگان به یادداشت قبلی سپاسگزارم.

دو) در بند دوم و سوم پاسختان به تصریح و تلویح پذیرفته‌اید که خطایی به نوشته‌ی شما راه یافته است. از این بابت خشنودم. همچنان که توجه دارید در یادداشت قبلی، هرگز در مقام سرزنش خطای دیگران بر نیامده بودم، بلکه روی این نکته انگشت

گذاشتم که بروز خطا جزء طبیعی چنین کاری است. وقتی در نوشته‌ی شصت و چهار صفحه‌ای شما، چنین خطاهایی به سهولت و از روی سهو وارد متن و پاورقی می‌شود، بروز چنین خطاهایی در کار تألیفی به مراتب گسترده‌تر طبیعی است. البته این کار مانع بررسی، نقد، و تصحیح خطاها نخواهد بود. مسئله این است که نقد اثر، مجالی نباشد برای تبدیل کردن آن خطاها به ستیزه‌جویی و کشف انگیزه‌ها، و محکوم کردن غیر پژوهشی نویسنده.

سه) در بند سوم نوشته‌تان، رفتاری دوپهلوی را بروز داده‌اید. از سویی پذیرفته‌اید که پرانتزی به دور حرف عین کشیده‌اید، و از سوی دیگر، تأکید می‌کنید: «وجود پرانتز به منظور تفکیک حرف ع بوده است و نه القای استنباط معینی به خوانندگان. من ایراد خود را در مورد این تغییر صریحا گفته‌ام و نیازی به بازی با پرانتز نداشته‌ام.»

یک‌بار دیگر همان بخش از مطلب شما را با هم می‌خوانیم:

«حداقل در یک مورد ما با دستکاری در نام یکی از چریک‌های فدایی روبرو هستیم. این نمونه مربوط به "فاطمه حسینی" [...] می‌باشد. لیست‌هایی که تاکنون [...] منتشر شده [...] همگی این نام را "فاطمه حسینی" ذکر کرده‌اند. اما آقای نادری در صفحه ۶۹۵ کتاب خود، بزرگوارانه یک حرف عین(ع) به بعد از فاطمه اضافه کرده و بدین ترتیب درجه روحانی رفیق شهید ما را بعد از ۳۳ سال به منزلت رفیع "علیه السلام" مرتبت فرموده‌اند. و...»

نمی‌دانم دیگر چه و چگونه می‌توانستید بنویسید تا «القای استنباط معینی به خوانندگان» بشود!

چهار) در بند چهارم توضیح داده‌اید که نقد شما بر بخش نفوذ در کتاب چریک‌های فدایی خلق، ۶۴ صفحه است. نمی‌دانم دلیل توضیح شما چیست؟ آیا معتقدید نوشته‌ی شما طولانی نیست؟ در چهار فراز از کتاب چریک‌ها مسئله‌ی نفوذ مطرح شده (از صفحه ۶۸۱ تا ۶۹۱ درباره یوسف قانع خشک‌بیجاری، و از صفحه ۷۱۱ تا ۷۲۰ درباره ی صبا بیژن‌زاده، و بار دیگر از صفحه ۷۵۲ تا ۷۷۱ درباره ی گلپور و مسرور فرهنگ، و بالاخره از صفحه ۷۷۲ تا ۷۸۸ درباره ی فرجودی) که بر روی هم کمتر از شصت صفحه است. نوشته‌ی شما حتی از اصل مباحث مطروحه در کتاب نیز طولانی‌تر است. در حالی که مدعای رد شده‌ی کتاب در نقد شما، کمتر از یک صفحه بوده است. اگر مجالی بود به این نکته اشاره خواهم کرد.

پنج) نوشته‌اید اغلب کسانی که به نقد کتاب نشست‌اند، مورخ یا پژوهشگر تاریخ نبوده‌اند. به نظرم مشکل اصلی در نقد بازماندگان فدایی‌ها همین نکته است. آنان نه تنها مورخ یا پژوهشگر تاریخ نیستند، و به همین دلیل نتوانسته‌اند تاکنون گزارشی از روند شکل‌گیری و فرجام مبارزه مسلحانه در ایران تدوین کنند، بلکه اساسا با هر کسی که به تدوین چنین گزارشی کمر همت بسته باشد می‌ستیزند، و می‌خواهند به شیوه‌ای «استصوابی» نخست صلاحیت او را احراز کنند و بعد به او مجوز ورود به دایره محارم خویش بدهند. پس به شیوه‌های مختلف می‌کوشند نویسنده را با انواع تهمت‌ها و پیش‌داوری‌ها از پای درآورند. زیرا او از

دید آنان «به دستور» یا «به فرموده» یا از روی «تواییگری» و ... به حریم حرم امن آنان وارد شده است. وزن چنین رویکردی در نگاه غالب خوانندگان روشن است و نیازی به توضیح و نقد آن نمی‌بینم.

در یادداشت نخست نوشته بودم:

«در نوشته‌ی به نسبت طولانی شما که در قیاس با متن کتاب بسیار ناچیز است، خطاهایی به مراتب بیشتر از خطاهایی که شما در متن کتاب رصد کرده‌اید دیده می‌شود. آیا درست است با همان اسلوب انتقادی به نوشته و شخصیت شما بپردازیم و خدای نخواستہ توهین کنیم؟»

ظاهراً شما با توجه بیشتر به همین عبارت خط‌کشی شده، از توجه به بخش دیگر مطلب روی گردانده‌اید و در پاسخ نوشته‌اید: «مفیدتر آن بود به جای اشاره کلی به اشکالات، آن‌ها را در اختیار خوانندگان قرار داد.»

برای امثال امر، می‌نویسم، نقد شما بر کتاب چریک‌ها از یک مقدمه و چند قسمت اصلی تشکیل شده است. مقدمه‌ی شما فاقد رهیافتی استدلالی، منسجم و پژوهشی است. در آنجا کوشیده‌اید از منظر سیاسی، گزاره‌هایی را مطرح کنید که نه اقناع‌کننده‌اند و نه اثبات‌شده.

در پاراگراف اول نوشته‌اید: «کاتبان دستوری موسسه پژوهش‌های حکومتی وقتی با مخاطبین بیرون از دایره محارم خویش به گفتگو درباره تاریخ جنبش چریکی در بخش فدایی نشستند، طبق رویه معمول برای تطهیر تاریخ نظامی خون‌ریز، [...] برآن شدند که بسی فراتر از ساواک شاه، لباس گانگستریسم و وابستگی بر تن جنبش ضد دیکتاتوری جوانان کشور در دهه ۱۳۵۰ پوشانده، [...]» این گزاره‌ها، کلی، مبهم و اثبات‌نشده‌اند: «مخاطبین بیرون از دایره محارم» چه کسانی هستند؟ شما از کجا به چنین گفتگویی راه برده‌اید؟ آیا تصور می‌کنید تمام کتاب به قصد پوشاندن جلیقه‌ی «گانگستریسم و وابستگی بر تن جنبش ضد دیکتاتوری» تفصیل یافته است؟

بند بعدی مقدمه آقای جیلو هم به همین اندازه کلی و اثبات‌نشده است. حتی معلوم نیست دلیل نقل آن در این‌جا برای چیست؟ در بند سوم نوشته‌اند: «وظیفه مرکزی "محققان" این موسسه اثبات این ادعاست که: در گذشته‌ی دور و نزدیک، فعالیت متشکل احزاب و سازمانهای غیر وابسته به اسلامی که بعداً تحت عنوان اسلام فقهاتی برمسند کشورداری جلوس کرد، به دور از هر نوع اصالت و مغایر با خواسته‌های آزادی خواهانه و عدالت پژوهانه گروه‌های عمده اجتماعی در کشور بوده است. کوشش "محققان" این موسسه بر این مدار می‌چرخد که صحنه تاریخ مبارزات گذشته در زمان سلطنت پهلوی‌ها، ازتاثیر احزاب و سازمانهای مخالف استبدادودیکتاتوری با توسل به ابزارهای مختلف اطلاعاتی، ایدئولوژیک و تبلیغاتی از جمله تاریخ نگاری جعلی، "پاکسازی" شود.»

می‌توان از آقای جیلو پرسید: وظیفه‌ی مرکزی مورد ادعای شما در کجا تعریف شده؟ چه کسی آن را منتشر ساخته؟ و اگر در اتاق‌های فکر مخفی تدوین شده شما چگونه به آن دست یافته‌اید؟ آیا بین اتاق‌های فکر شما و مقامات امنیتی ایران، دالان‌های مخفی ارتباطی حفاری شده است؟ تا جایی که به عنوان یک خواننده با تورق در انبوه کتاب‌های مرتبط با این موضوع دریافته‌ام، در تاریخ‌نگاری جمهوری اسلامی، مبارزه مسلحانه در هیچ‌یک از گرایش‌ها مورد تأیید رهبری انقلاب بهمن پناه‌وهفت نبود. از سوی دیگر، بعید می‌دانم نحوه‌ی تدوین کتاب چریک‌های فدایی خلق، در تفصیل کنونی‌اش هیچ خواننده‌ای را به این جمع‌بندی برساند که تصور کند: «صحنه‌ی تاریخ مبارزات گذشته در زمان سلطنت پهلوی‌ها، از تأثیر احزاب و سازمانهای مخالف استبداد و دیکتاتوری» خالی بوده است.

جهت اطلاع شما باید تأکید کنم این درست است که آن‌ها با تکیه بر مراجع انحصاری اسناد و بایگانی‌ها می‌توانند افکار و تحلیل‌های خود را به گونه‌ای دلخواه بسته‌بندی و تدوین کنند، اما فراموش نکنید این بسته‌بندی‌ها تنها در فضای آکنده از گفتگوهای انتقادی من و شما (خواننده و منتقد) امکان باز شدن و معنی شدن و تفسیر شدن دارد. بنابراین، بهتر است این‌قدرها هم تسلیم ساختارهای آهنی تألیف و تدوین نباشید. عاملیت و فضاهای معنی‌شکافی هم نقش دارند.

بند بعدی نوشته شما، در آنجا که به «یکی از محمودهای حلقه محارم» اشاره کرده‌اید، فارغ از شئون یک نوشته‌ی انتقادی است. به ویژه آنکه شما در مقدمه و آغاز مطلب چنین تعریضه و کنایه‌ای را درج می‌کنید.

در پاراگراف پنجم نوشته‌ی شما، آمده است: مؤلف کتاب چریک‌های فدایی «در بررسی خود میکوشد این ادعا را مدلل سازد که سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران از سال ۱۳۵۵ بعد تحت سیطره و کنترل ساواک قرار گرفت و این پیروزی ساواک، نتیجه نفوذ گسترده آن در تشکیلات و رهبری سازمان چریک‌های فدایی بوده است.» آقای جیلو هیچ رفرنسی به کتاب چریک‌ها، برای اثبات ادعای خود ارائه نکرده‌اید. تا جایی که بخش‌های مرتبط کتاب با موضوع را جستجو کرده‌ام، در هیچ کجا چنین مطلبی با همین صراحت نیامده. بلکه گفته شده چنین روندی در کمین سازمان بود. این عبارت در نوشته‌ی آقای جیلو، تحریف آشکار کتاب است. آن‌هم در نظر خواننده‌ای که احتمالاً هیچ دسترسی به اصل کتاب ندارد. بند بعدی مقاله‌ی آقای جیلو در پی نفی کلی ادعایی است که هیچ‌گاه در کتاب اثبات نشده، بلکه تنها در حد حدس نسبت به روند آتی و آینده «با شاید و اگر» مطرح بوده است. آقای جیلو در نقد خود به درستی نشان داده‌اند که پیش‌بینی مؤلف نمی‌توانست واقعیت یابد.

شش) هرچند معتقدم مقدمه‌ی شما مشتمل بر کلی‌گویی، بیان توهمات، و گزاره‌های اثبات‌نشده است، اما بلافاصله باید تأکید کنم که بخش بعدی نوشته‌ی شما یکی از بهترین نقدها بر کتاب چریک‌های فدایی است. زیرا با موشکافی فراوان نشان داده‌اید که نه تنها ساواک هرگز نتوانسته بود به درون ساختار شاخه - شاخه‌ای سازمان رخنه کند، بلکه حتی در پی جلب همکاری سازمان هم نتوانسته بود، به حلقه‌ی رابط با حلقه‌ی رهبری سازمان نزدیک شود.

توجه داشته باشیم نویسنده کتاب چریک‌ها هرگز ادعا نکرده که ساواک رهبری سازمان را در دست گرفته بود. بلکه پیش‌بینی کرده بود خط نفوذ با قابلیت‌هایی که نشان داده بود می‌توانست به آن سطح نزدیک شود. عمده محور این ادعا هم سرنوشت نامشخص آقای فرجودی است. آقای جیلو ادعا می‌کنند آقای فرجودی زیر شکنجه به شهادت رسیده‌اند. ولی هیچ سند و تاریخی برای این رویداد مشخص نمی‌کنند. بنابراین تنها موضوعی که خواننده از بیرون می‌تواند بین حدس مؤلف و ادعای منتقد قضاوت کند، به طور مبهم رها شده است؟

هفت) در بند ششم پاسخ‌تان، به من ایراد گرفته‌اید که چرا با «یادآوری این که کار پژوهشگران تاریخ [در] صد سال گذشته بی‌نقص و ایراد نبوده» نتیجه گرفته‌ام «نایب بر آقای نادری سخت گرفت». من هرگز چنین نتیجه‌ای نگرفته‌ام. در یادداشت نخست نوشتم: «ما هنوز در ایران، به دنبال صد سال تاریخ‌نگاری، نمی‌توانیم نمونه‌ای از کار پژوهشی در تاریخ‌نگاری نشان دهیم که بدون اشکال باشد. از نوشته‌های آقاخان کرمانی، تا آخوندزاده، تا آدمیت، تا تاریخ‌نگاران کمبریجی، همه کم‌وبیش، آمیخته‌ای از اغراض و مطالبات و منویات را در خود نهفته دارند. اما هیچ‌کس نمی‌تواند به صرف احتمال یا اثبات این اغراض کل کارهای پژوهشی آنان را فاقد ارزش بداند. کتاب چریک‌های فدایی خلق هم از همین گونه است.»

در بدترین حالت، هر خواننده‌ای می‌توانست چنین دریابد که من ادعا کرده‌ام:

الف) کتاب چریک‌های فدایی ... کم‌وبیش، آمیخته‌ای از اغراض و مطالبات و منویات است اما هیچ‌کس نمی‌تواند به صرف احتمال یا اثبات این اغراض کل کار پژوهشی نویسنده را فاقد ارزش بداند.

ب) کتاب چریک‌های فدایی ... مانند کتاب‌های آقاخان کرمانی، آخوندزاده، آدمیت، و تاریخ کمبریج، آمیخته‌ای از اغراض و مطالبات و منویات است، اما هیچ‌کس نمی‌تواند به صرف احتمال یا اثبات این اغراض کل کارهای پژوهشی آنان را فاقد ارزش بداند.

ولی خواننده‌ای بدون پیش‌داوری، هرگز نمی‌تواند با حذف عبارت «اغراض و مطالبات و منویات» از سخن من چنین برداشت کند که گفته‌ام کتاب چریک‌های ... مانند نوشته‌های آقاخان کرمانی، آخوندزاده تا آدمیت و ... در اوج اعتبار است.

حال درباره‌ی داوری شما چه باید گفت؟ شما احتمال ناممکن را در نظر گرفته‌اید. من تنها گفته‌ام: «هیچ‌کس نمی‌تواند به صرف احتمال یا اثبات این اغراض کل کارهای پژوهشی آنان را فاقد ارزش بداند.»

شما در ادامه‌ی همین بحث، اضافه کرده‌اید: «اشاره به کمبوده و نقایص ممکن در کار مورخان پیشین و اظهار اینکه!» «کتاب چریک‌های فدایی خلق هم از همین گونه است.» قیاس مع الفارق بوده و آقای نادری محترم را خواهی نخواهی هم‌ردیف آقاخان کرمانی، آخوندزاده و آدمیت و ... قرار خواهد داد.»

اولاً نوشته‌های آقاخان کرمانی، آخوندزاده، و آدمیت از حیث اعتبار و وثاقت در گزارش و تحلیل رویدادهای تاریخی در یک سطح

نیستند. اهمیت آقاخان کرمانی، تنها در آن است که تاریخ‌نگاری ایران را از گرداب تاریخی دیدن و تاریخی روایت‌کردن دوران اساطیری نجات داده است. آدمیت در کتاب میرزاآقاخان کرمانی، این حرکت را یک گسست رو به جلو در تاریخ‌نگاری ایران می‌داند. خود آدمیت هم، همان‌طوری که ویراست‌های اول تا پنجم امیرکبیر نشان می‌دهد، همواره تاریخ - نگاری با سطح اعتباری یکسان نبوده است. بدون تردید آثار متأخر او اهمیت بیشتری در کار تاریخ‌نگاری دارند تا آثار متقدم او. پس نباید تصور کنید که آن کارها، دارای ارج و اعتبار همسانی هستند، و هم‌ردیف کردن کتاب چریک‌ها، به معنای دادن وزن اعتباری به آقای نادری است. ضمن این که داوری شما از اساس، مخدوش است. زیرا من تنها به خاطر در آمیخته بودن با اغراض و مطالبات و منویات، کتاب‌های چریک‌های فدایی را با آن کتاب‌ها کنار هم چیده بودم.

هشت) یکی از مهم‌ترین نقدها بر کتاب چریک‌ها، تناقض‌های راه‌یافته در آن است. در یادداشت اول گفته‌ام، تناقض‌های راه‌یافته در کتاب چریک‌ها می‌توانند نشان بدهند که مؤلف از ابتدا در پی جا انداختن یک طرح تحمیلی بر تاریخچه چریک‌ها نبوده، و گرنه تدوین‌کنندگان کتاب می‌توانسته‌اند آن تناقض‌ها را دریابند. اما آقای جیلو مدعی‌اند «کارشناسان، الزاما نه در هر شرایطی قادر ویا مایل به رفع تناقضات تحقیقاتی هستند که با سناریوهای قبلی به انجام می‌رسند.» وقتی تدوین‌کنندگان یا کارشناسان کتاب را تا این حد ناتوان بدانیم، چگونه می‌توانیم تصور کنیم که آن‌ها می‌خواهند تاریخ را تحریف کنند؟ آیا تحریف تاریخ، کاری تا این اندازه نازل است که انتظار داشته باشیم کسانی که از تناقضات ابتدایی سر در نمی‌آورند بتوانند بدان نابل آیند؟

نه) آقای جیلو می‌نویسند: کتاب چریک‌های فدایی خلق، «از سوی اکثریت منتقدین آن، کار مستقلی شناخته نشده، و برعکس به دلایل معتبر از تولیدات ترویجی موسسه ای که وابستگی مستقیم به حکومتی ایدئولوژیک و رابطه ای تنیده با ارگان‌های اطلاعاتی - امنیتی کشور دارد، محسوب می‌شود.» من از افسانه‌ی پژوهش مستقل سر در نمی‌آورم. هر پژوهشی یا با نگاه به پسند بازار ساخته می‌شود، یا به تأسی از پارادایم زمانه. (مگر خود فدایی‌ها به تأسی از پارادایم زمانه «چریک‌ها را از اسم سازمانی خود برنینداختند؟) اما باور دارم که هر اثری در کشاکش میان ساختار و عاملیت شکل می‌گیرد و نمی‌توان در نگاهی معطوف به این یا آن عامل، درباره‌ی آن به قضاوت نشست. پیش‌تر گفتم و این‌بار تأکید می‌کنم از زمینه‌ی معنی‌شکافی اثر هم نباید غافل بود. زمینه‌ی معنی‌شکافی اثر هرگز پیرو خواسته مؤلف و سازمان سفارش‌دهنده اثر نیست. نقدهای جنجالی، هجوآمیز و ستیزه‌جویانه با هدف انگیزه‌خوانی می‌تواند زمینه را در همسویی با خواست مؤلف آماده کند.

ده) من هم، همچون آقای جیلو معتقدم، کتاب چریک‌ها از پس تبیین چرایی و چگونگی شکل‌گیری یک جریان مسلحانه در پایان دهه‌ی چهل و آغاز دهه‌ی پنجاه بر نمی‌آید. اما این برنیامدن را نتیجه‌ی ضعف مؤلف در اشراف بر تحولات دو دهه و روند مبارزه مسلحانه می‌دانم نه در عدم همدلی او با این جریان، یا در، خواست متعارض او با اهداف سازمانی چریک‌ها. از همین دیدگاه است که مسئله‌ی بهره‌برداری از اسناد بازجویی و اعترافات همراه با شکنجه مطرح می‌شود. نویسنده کتاب چریک‌ها در بازسازی رویدادها از اعترافات بهره برده که غالبا در پی شکنجه به دست آمده‌اند. آیا این اعترافات به دلیل آن که در اثر شکنجه حاصل

شده‌اند نمی‌توانند از پس تبیین صحنه‌ی رویداد، و عملیات‌های بعدی سازمان، قرارهای افراد، و ... برآیند؟ بی‌تردید چنین داوری از سوی منتقدان شنیده نخواهد شد. برای بیرون رفتن از این بن‌بست، بهتر است اسناد را به دو دسته تقسیم کنیم. بخشی از اسناد به واقعیات بیرونی اشاره دارند و به عبارت دیگر ابطال‌پذیرند. این اسناد در هر شرایطی که به دست آیند قابل بهره‌برداری و تطبیق و بررسی‌اند. اما دسته‌ای از اسناد صرفاً گویای گرایش‌های ذهنی هستند. این اسناد را به راحتی نمی‌توان اثبات یا ابطال کرد. بهره‌برداری از این اسناد، به ویژه هنگامی که بخواهیم با تکیه بر آن درباره‌ی عملکرد یک سازمان پیشرو در مبارزه مسلحانه سخن بگوییم، بدون سنجش آن با سایر عوامل، مشاهدات، نظرات، روایت‌ها، و ... عملی فاقد اعتبار است. اعترافات امثال آقای حجاریان‌ها و ابطحی‌ها در شرایط پیچیده‌ی جنبش سبز نیز، از دسته‌ی دوم است. آقای حجاریان اعتراف کرده که مطالعه‌ی ویر و علوم انسانی او را به بیراهه کشانده است. چه کسی می‌تواند ثابت کند این اعتراف حقیقت دارد؟ یا باطل است؟ ولی این اعتراف، مسبوق به ردیابی یک سند دیگری بود که از همفکری اعضای حزب در نوشتن یک بیانیه پرده بر می‌داشت. آقای حجاریان نخست پذیرفتند که آن بیانیه به قلم خود او و حاصل ملاحظات خود او بوده است، و در ثانی تأکید کردند که علوم انسانی مسبب انحراف در اندیشه‌ی اوست. اما اگر آقای حجاریان اعتراف می‌کردند که این بیانیه حاصل اندیشه و به خط یکی دیگر از اعضاست (امر ابطال‌پذیر) و در مراحل تطبیق خط مشخص می‌شد که این اعتراف درست است، آیا باز هم وثاقت اعتراف زیر سوال بود؟

آقای جیلو در ادامه‌ی یادداشت خود، پس از رد بهره‌برداری از اعترافات، شرایطی را تعیین می‌کنند که اعترافات تنها در آن شرایط قابل استفاده باشد و بعد می‌نویسند: «تأمین چنین شرایطی در وضعیت کنونی ایران البته از محالات است.» آقای جیلو حتماً توجه دارند که چنین شرایطی نه تنها در ایران، حتی در خاورمیانه و آسیا هم تحقق نیافته است. بهتر است اندکی بومی فکر کنیم، و به شرایطی توجه نماییم که محصور در آنیم. نویسندگانی از میان ده‌ها هزاران صفحه سند اعم از گزارش بازجویی، شرح عملیات و ... گزارشی از فعالیت‌های یک سازمان مخفی در دهه‌ی پنجاه را بازسازی کرده است. هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند این گزارش تنها گزارش یا آخرین گزارش از نوع خود است. این گزارش در درون یک مجموعه فرضیات، و ملاحظات شکل گرفته، و تصویری از مبارزه در آن دوران را پیش چشم خواننده می‌کشد. خواننده می‌تواند این گزارش را در محک بسیاری از منابع دیگر که یا منتشر شده‌اند یا در آینده منتشر خواهند شد، بسنجد، و به حقیقت راه برد. آیا چند سطر تحلیل نادرست در کتاب می‌تواند اعتبار آن‌همه گزارش و تدوین معنادار و روشن آن را از بین ببرد؟ آیا منتقدان وفادار به مشی چریکی در آن روز یا امروز در برخورد با این کتاب روش منطقی و خالی از هیجان احساسی و عاطفی برگزیده‌اند؟ آیا احساس و عواطف می‌تواند داوری ما را در نگاه ناظران بیرونی محکم و پذیرفتنی جلوه دهد؟

به این عبارت توجه کنید:

روزنامه‌های صبح فردا، خبر کشته شدن رهبر «تروریست‌ها» را در صفحه‌ی اول چاپ کردند. پیش از این، طی درگیری‌های متعدد، او بارها توانسته بود از چنگ مأموران کمیته مشترک ضد خرابکاری بگریزد. حمید اشرف یکی از برجسته‌ترین اعضای چریک‌های

فدایی خلق بود. خونسردی، بی‌باکی، قدرت سازماندهی، انضباط تشکیلاتی، و پنهانکاری، به همراه یک دهه زندگی مخفی در شرایطی که بخش زیادی از بار تشکیلاتی را یک‌تنه بر دوش می‌کشید، او را به «رهبر افسانه‌ای» چیک‌ها در مبارزه مسلحانه تبدیل کرده بود.

این عبارات از صفحه‌ی ۶۶۸ کتاب چریک‌های فدایی نقل شده است. آیا شما تصور می‌کنید نویسندگانی فاقد همدلی و ارج‌گذاری به نفس مبارزه علیه ظلم می‌تواند چنین توصیفی از فدایی فقید حمید اشرف به دست دهد؟

در ادامه‌ی همین بحث، به پاسخ آقای نادری با عنوان «خیال‌اندیشی و رد حقیقت» اشاره کرده‌اید. در آن نوشته آقای نادری از خائن خواندن شهید مسعود احمدزاده اجتناب کرده‌اند و اذعان نمودند که نفس مبارزه را واجد ارزش انسانی می‌دانند. ایشان هم‌چنین پذیرفتند که تعبیر «گانگستریسم» را به ناروا به کار برده‌اند و تلویحا آن را پس گرفته‌اند. من این اشاره‌ها را تأکیدی بر این دریافت می‌دانم که در تألیف کتاب، قصد و طرح قبلی برای ملوک کردن تاریخچه‌ی یک سازمان پیشرو در مبارزه مسلحانه مطمح نظر نبوده است. اما اگر شما بر اساس پاره‌ای «شایعات» به خارج رسیده، عقیده‌ی دیگری دارید، از دایره‌ی بحث حاضر بیرون است. زیرا وقتی به اسناد زیر شکنجه نمی‌توان اعتماد کرد چگونه می‌توان به شایعات اعتماد نمود؟

یازده) در آغاز نوشته‌ام یادآوری کرده بودم که: «شما ... توانستید ریزبینانه به بخشی از کتاب چریک‌های ... بپردازید و برخی از نارسایی‌های آن را دریابید و نشان بدهید.» این اشاره در عرف یادداشت‌های انتقادی یک ستایش و قدردانی است!

در دنباله‌ی همان سطرها افزودم که: «اما توجه داشته باشید نقد ستیزه‌جویانه و ... کاری خردمندانه نیست.» حتما توجه دارید که من هرگز نوشته‌ی شما را به این صفات، متصف نساختمه بودم. حتی آنجا که می‌خواستم نشان بدهم شما برای مشخص ساختن تحریف عمدی کار مؤلف، خود به تحریف روی آورده‌اید، نوشتم: «نمی‌گویم آدم مغرضی هستید.» بلکه سختم لحن هشدارآمیز داشت. زیرا نشانه‌هایی از آمادگی برای افتادن به دامن ستیزه‌جویی در نوشته‌ی شما دیده بودم. شما تعجب کرده‌اید که چرا آ. رهاوردی، (یعنی نویسنده همین سطرها) بیان آقای نادری را «آلوده به زهر تعصب و خامی» نیافته، ولی «منتقدین ایشان هنگامی که به کاربرد این نوع روشها در کتاب آقای نادری معترض می‌شوند، تبدیل به یک موجود نارسیده، هم‌چون "جنینی" که کارش "خون‌آشامی" است، می‌شوند.» درباره‌ی این کلام تعریضه‌آمیز چه باید گفت؟

تصور می‌کنم در استتسهاد به سخن مولانای بلخی، کمی تندروی کرده‌ام، و بیتی را برگزیده‌ام که در برداشتی سوءتفاهم‌آمیز می‌تواند مدعای اصلی‌ام را در رعایت ادب و احترام به دیگری کم‌رنگ گرداند. از این بابت، از شما و خوانندگان محترم پوزش می‌خواهم.

دوازده) درباره‌ی چگونگی شناسایی خانه‌ی تیمی مهرآباد جنوبی از قول میلانی (به نقل از پرویز ثابتی) گفته شده که با کنترل مکالمه‌ی تلفنی اشرف، آنجا کشف شده است. هم‌چنان که آقای جیلو تصریح دارند به این نکته باید با احتیاط توجه نمود. ردیابی

ساواک نشان می‌دهد که شنود تلفنی مهم‌ترین عامل کشف سرنخ‌ها از سوی ساواک بوده است. رفتار زیرکانه‌ی اشرف به خوبی نشان‌دهنده‌ی هشیاری او در برابر این شگرد است. در صفحات ۶۴۴ و ۶۴۵ می‌خوانیم که گزارشی از شنود عملیات در دست اقدام چریک‌ها به ساواک می‌رسد. عملیات پیشگیرانه ساواک هرچند مانع اجرای عملیات چریک‌ها می‌شود، اما نمی‌تواند آنان را به خانه‌ی امن حمید اشرف نزدیک کند. در گزارش عملیاتی خانه‌ی مهرآباد آمده است: «بر اساس نفوذ اطلاعاتی ساواک در گروه چریک‌ها» این گزارش از سوی ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور به ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی، مخابره شده است. بعید است مفهوم نفوذ اطلاعاتی با شنود تلفنی در نظر مأموران ارشد ساواک یکی تلقی شده یا با هم خلط گردیده باشد.

3- " چریک‌های فدایی خلق از کنش‌های نخست تا بهمن 1357، از انتشارات موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، بهار

1387"، ص 754

4- همان، ص 722

5- همان، " ص 753-754

6- خیال اندیشی ورد حقیقت، نوشته محمود نادری، درج شده در سایت اینترنتی تابناک